

در متون دینی به پالایش ذهن و دل تأکید شده است و پراستین این دو (ذهن و دل)، خود مقدمه‌ای است برای شکوفایی جوانه‌های دینداری در وجود آدمی. اما لازم است اشاره شود



که پراستین این دو از منند سالم‌سازی محاط است، چرا که آدمی در تعامل پراستنه با محاط می‌باشد. و ذهن و دل او همواره از این تعامل متأثر می‌شود. به همین خاطر است که در دین مبین اسلام بر سالم‌سازی محاط تأکید فراوان شده است. چرا که سجاای انسانی در همه کس رشد نمی‌کند و در انسانی که ذهن و دل او پراست است جوانه‌های اخلاق و دینداری نیز می‌خشکد. به تعبیر استاد مطهری «عزت و آزادگی و عدالت‌خواهی و خیرخواه بشر بودن در همه کس رشد ندارد. در انسان شهوتران و عیاش، اینها رو به زبونی و فرسودگی می‌روند؛ در انسان از خود گذشته و از تن ره‌ده رشد می‌کنند و لذا در آنجا که انسان به شهوت و عیاش و نوش‌گرا ده‌ده است، همه سجاای انسانی مرده است و انسان در لجن سئات اخلاقی فرو رفته است و بدان سبب جامعه و انسان‌ها در راه سقوط می‌افتند.» [1]

تلقی اوله ما از محاط آن چه ری است که با چشم ظاهر می‌بینیم اما با تأمل دقیق‌تر با ما گفت که در ورای این محاط ظاهری فکر و اندیشه‌ای نهفته است که کمتر به آن توجه می‌کنیم، و به بررسی نسبت آن با دینداری خود می‌پردازیم. اما جالب است بدانیم آن فکر و اندیشه از پیش نسبت خود را با دینداری ما مشخص کرده است، و محصولات او لحظه به لحظه در زندگی کنونی به دینداری ما جهت می‌دهد. دنیا ای که ما در آن زندگی می‌کنیم چه زی‌فراتر از مظاهر صنعتی، شهری و ... است. به قول تافلر «نظام صنعتی چه زی‌بیش از دودکش‌ها و خط‌تولید کارخانه‌ها و تولید انبوه بود. یک نظام اجتماعی غنی و چندوجهی را تشکیل می‌داد که بر تمام جنبه‌های زندگی اثر گذارد.» [2] اساساً هر تمدنی قواعد و اصولی خاص خود را دارد که شاید حتی برای مردمانی که در آن تمدن زیست می‌کنند نیز چندان روشن نباشد اما به هر تقدیر بر ذهن و دل آنها تأثیر می‌گذارد و به زندگی آنها جهت می‌دهد.

دنیای امروز ما متأثر از فضای است به نام «مدرسه‌ته» که قواعد و اصول خاص خود را دارد و به بسیاری از فعالیت‌های ما جهت می‌دهد، حال از این موضوع آگاه باشیم یا ناآگاه. چرا که قواعد پنهان مدرسه‌ته بر ذهن و دل ما رسوخ کرده است و در این بستر ما به دنبال یک زندگی مطلوب دینی هستیم، و صد افسوس که به هنگام عدم موفقیت به هزار و یک علت متوسل می‌شویم و کمتر به این قواعد پنهان که بر ذهن و دل ما رسوخ دوانده است توجه می‌کنیم. این قواعد پنهان مدرسه‌ته است که حتی به فعالیت‌های دینی نیز عمق و روحی غریب دینی می‌دهد.

برای تحقق فعالیت‌های دینی از منند بستری متناسب با این فعالیت‌ها هستیم. به طور مثال اگر در گذشته هنرمند مسلمان،

اثری هنری را خلق می‌کرد، از آن اثر چنان معنوی دنی ساطع می‌شد که مخاطب را سراسر به عالم معنا نزد یک می‌کرد، چرا که آن هنر در بستر و عالمی دنی خلق شده بود. به تعبیر مرحوم دکتر محمد مددپور «هنرهای سنتی کبر و صغر یک عالم را اقامه می‌کنند، همان عالمی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در آن حضور داشته است، و آنگاه که عالیشان مستور شد از زوال افت، دیگر اثر انکشافی خوش را از دست داد، به ادگارهای عصری گمشده و فراموش شده، تبدیل می‌شود.» [3]

در روزگار ما و در بستر موجود آثار دنی فاخر به شدت کاهش می‌ابد و اگر هنرمندی هم توانست به خلق چند اثری دست آید، مسلماً از بستر موجود خود را رها کرده، و با سر در عالمی دیگر توانسته است به خلق اثر دنی خود دست آید. چرا که اصول و قواعد پنهان مدرن ته بستری مناسب برای خلق آثار دنی فاخر نیستند و حتی اگر در این فضا اثری دنی هم بخواهد خلق شود آن روح دنی را ندارد، به طور مثال بنای جدید واته کان:

«بنای جدید، معنی مرکز مذهب کاتولیک تا روزگار ما، که به جای بنای قدیمی و ران شده در دوران رنسانس ساخته شده است نیز چندی از زیبایی‌های آسمانی کلاسهایی جامع قرون وسطایی با خود ندارد، بلکه حال و هوایی قصری را تداعی می‌کند که قول به قدرت جهان و همه‌جایی و ژگی‌های اوامانستی عصری که این بنا در آن ساخته می‌شده در آن متجلی است.» [4]

در چندین فضا حتی اگر عکس حضرت مسیح (علیه السلام) و حضرت مریم (ع) نیز کشیده شود باز هم ردپای روح اوامانستی و بستر نفسانیت مدار انسان امروزی در آن قابل لمس است. و از همه این‌جا است که باید گفت وقتی به فرهنگ و هنر گذشته خوش می‌نگریم، اگر آنکی که به چشم زده‌ایم را بر نداریم همه چیز را وارونه می‌بینیم.

هنر اصل اسلامی را که پلی است برای نزدیکی آدمی به ساحت قدس را به گونه‌ای هنر دنی می‌بینیم. و اساساً نمی‌توانیم ارتباط حقیقی با شعر اسلامی، معماری اسلامی، تفکر اسلامی، فرهنگ و آداب و سنن اسلامی برقرار کنیم. چندین قضاوتی را به راحتی می‌توانیم در نگاه برخی محققان غربی نسبت به تمدن اسلامی ببینیم. و صد افسوس که چندین نگرشی نسبت به مظاهر فرهنگی گذشته نیز در مابین برخی از ما وجود دارد. اصول و قواعد پنهان مدرن ته بستری را فراهم آورده است که در آن هر چیزی که با اصول و قواعدش سازگار باشد به حاشیه رانده می‌شود.

اصول و قواعد فرهنگ و تمدن اسلامی در روح و جان مسلمانی بستری را فراهم کرده بود که مسلمانان هر آنچه را که با آن اصول و قواعد متناسب نمی‌دیدند به صورت خود جوش به حاشیه می‌راندند. «در تمدن اسلامی نسبت به شعر که علاوه بر ایران و عرب‌ها، در همه اقوام اسلامی دیگر، از آفریقا تا شرق آسیا، نیز منزلتی رفیع دارد، عنایت خاصی شده است با این حال، صورت‌های دیگری از ادب امت مثل نوبل داستان بلند که امروز در غرب بازار پر رونقی دارد، هرگز در مابین مسلمانی نبالده است. دلیل این امر آن بوده که اینگونه اشکال ادبی، بویژه به صورتی که در قرن نوزدهم و بیستم شکل گرفته، در واقع اغلب تلاش‌هایی برای خلق یک جهان خیالی و موهوم بوده که خواننده در آن فارغ از واقعیت خداوند سر می‌کند، و اسلام همواره به نحوی اصولی با چندین خلیفای غفلت‌انگیزی مخالفت بوده است.» [5]

از سوی دیگر، مدرسه نه تنها برای خود اصول و قواعدی پنهان دارد که بواسطه‌ی آن اصول و قواعد، زمینه‌ی نهایی فراهم می‌شود و در این زمینه نهی فراهم شده بساری از فکرها، ایده‌ها، رفتارها و ... شکل می‌گیرد و برای ما کاملاً عادی و بدیهی به نظر می‌رسد. و کمتر به ما مجال و فرصت می‌دهد که کمی تأمل کنیم که آیا واقعاً این فکرها، ایده‌ها، رفتارها و ... صحیح است یا خیر؟ به عنوان نمونه کتاب‌های که با عنوان «تاریخ ادیان» به رشته‌ی تحریر درمی‌آید، عمدتاً تحت تأثیر فضای مدرسه‌ی نه به بررسی و تحلیل دینداری بشر می‌پردازند. و در غالب این کتاب‌ها به طور مستقیم اغراض و مقاصد امری پرسش مطرح می‌شود که چرا بشر به دین گرایش پیدا کرد؟ این سؤال امروز برای همه‌ی ما امری عادی و مورد قبول است و برای آن به دنبال پاسخ‌هایی نیز می‌گردیم و اساساً این سؤال حتی برای متدینان ما هم سؤالیه مقبول و پذیرفته شده است. اما اگر کمی تأمل کنیم درمی‌یابیم که این سؤال جهت‌دار بوده و تحت تأثیر فضای مدرسه مطرح شده است و اساساً سؤال صحیح آن است که پرسیده شود چرا برخی از افراد گرایش به بی‌دینی پیدا می‌کنند؟ آری اساساً گرایش به دین امری فطری و اصل است و نه از به پرسش ندارد و این بی‌دینی است که گونه‌ای انحراف از مسیر طبیعی زندگی آدمی است. به تعبیر شهید مطهری «از نظر ما گرایش دینی از بی‌دینی به پرسش ندارد. آن کشش فطرت است. بلکه باید کاوش کرد که چرا بشر گرایش به بی‌دینی پیدا کرد؟» [6]

این گونه سؤالات، فکرها و نگرش‌ها تحت تأثیر همان قواعد و اصول پنهان مدرسه‌ی نه است که امروز ذهن و دل ما را به خود مشغول ساخته و حتی تفکر خارج از آن قواعد و اصول را برای ما بسار سخت کرده است. و متأسفانه در این زمینه حتی تصور خداوند قادر متعال نیز تحت تأثیر آن قواعد و اصول دستخوش دگرگونی شده است.

آنچه از معنا و معنویت در این دوران گفته می‌شود نیز، عاری از آن عمق حقیقی و معنای ناب است، چرا که فضای زندگی امروز سراسر ناسوتی و رها از ساحت قدسی است. به همین خاطر در گوشه و کنار این عالم هستی انواع فرقه‌ها و دسته‌ها را می‌بینیم که در تلاش‌اند تا به زندگی امروزین خود رنگی معنوی دهند، اما چه سود که اغلب آنها جز گمراهی و گرفتاری در هواهای نفسانی چیزی برای مردان خود ندارند. و حتی در این میان پاره‌ای از جرقه‌های عرفانی هم که خود را به منبع غنی و ارزشمند دینی وصل کرده‌اند، باز هم نتوانسته‌اند در مردان خود انسان‌های قدسی تربیت کنند. به تعبیر حضرت امام (رحمه‌الله علیه‌السلام) «روزگار ما روزگار عرفان لفظی و به حجاب کشیده شدن قرآن است. ما در روزگار عرفان لفظی به سر می‌بریم. همه سخن از قدوسیت و قدسیت می‌گویند، اما اثری از قدوسیت و قدسیت آن را در زندگی خودمان نمی‌بینیم. بسا ابر کرم می‌بینیم» [7] چرا که قواعد پنهان مدرسه‌ی نه طریقی را در انداخته که ما در آن طرح‌اسرار می‌و برای رهایی از آن راهی جز در انداختن طریقی نو نداریم.

جالب آن که حتی برای فکر کردن و اندیشه ورزی با واژگان و اصطلاحاتی مواجه می‌شویم که معنای آنها با معنای که مطلوب فرهنگ دینی است فاصله دارد. بساری از واژه‌هایی که امروز در علوم انسانی و در محافل علمی کشور ما رایج است معنای را به ذهن متبادر می‌کنند که با معنای آن واژگان در فرهنگ دینی فاصله دارد. اساساً این جهان‌بینی و زبان رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد. برخی واژگان در فرهنگ معنای خاص برای خود دارد و در فرهنگی دیگر (در صورتی که تفاوت‌های ماهوی داشته باشند) اصلاً قابل فهم نیستند. بنابراین «به سختی می‌توان واژه عربی «اجل» و «تقدیر» را که تمدن‌کننده‌ی زمان مریک یک شخص هستند، به زبان‌هایی ترجمه کرد که با جهان‌بینی‌های دارای مفهوم تقدیر، مربوط نیستند.» [8]

امروزه بساری از واژگان حتی واژگانی که در ظاهر دینی و ارزشی به نظر می‌رسند از آن معنای ارزشی خود تهی شده‌اند و درون ما هی‌کاملاً دنیایی به خود گرفته‌اند. و به راستی که این خودکشی از معنای سکولار سم است. اصول و قواعد پنهان مدرسه‌ی نه اگر چه تأثیر خود را بر معنای واژگان و لغات مصطلح در حوزه فرهنگ و هنر و علوم انسانی

گذاشت اما به دلیل اهمیت بالایی آن، این تغییر و دگرگونی رنگ و لعاب بسیاری از به خود گرفت.

پروفسور مولانا در این زمینه می‌گوید: «یکی از بزرگترین ابزارهای سلطه‌گرایی غرب در دو قرن اخیر و بویژه در قرن بیستم، واژه‌سازی و اشاعه اصطلاحات و مفاهیم علوم اجتماعی است. این زبان و تفکر غرب است که بر دستگران حکومت می‌کند و دستور روز به اصطلاح «نخبگان» و «روشنفکران» جوامع دیگر را تشکیل می‌دهد.» [9]

اصول و قواعد مدرن نه علاوه بر آنکه معانی واژگان را دستخوش تغییر و دگرگونی کرد و محتوای ارزشی برخی از واژگان را کاملاً دگرگون نمود، در ارائه الگوی زندگی و شهر مطلوب و حتی انسان کامل نیز جنبه‌های متعالی را تحت الشعاع جنبه‌های دنیوی قرار داد. از گذشته‌های دور ترس مردم از فاضله و تصور انسان مطلوب امری معمول و مرسوم در همه این فرهنگ‌های مختلف بوده است. این امر هم در دوران باستان و هم در فرهنگ دینی و هم در عصر جدید اتفاق افتاده است. اما محتوای مفاهیم فاضله و انسان مطلوب در دوران باستان و فرهنگ دینی با آنچه در عصر جدید به تصویر درآمده کاملاً متفاوت است. آرمان شهرهای دوران باستان تصویری از خوبی‌ها و زیبایی‌ها را پیش روی انسان می‌نماید و آدمی در چنین شهرهایی در تلاش است تا لحظه به لحظه ملکات انسانی و اخلاقی خود را ارتقاء دهد. آرمان شهرهایی هم که در فرهنگ دینی طرح‌ریزی شده‌اند از چنین ویژگی‌هایی برخوردارند و در تلاش‌اند تا آدمی به قرب الهی برسد. نمونه آن «شهر خدا» در آثار آگوستین است. «در دستگاه نظری آگوستین دو گروه انسان خود را می‌نماید: انسان‌های برگزیده و انسان‌های نافرین شده و مراد او از این دو گروه، دو شهر، «شهر خدا» و «شهر خاکی» است. در شهر خاکی زندگی مادی، اصل و انسان مملکت است. شهروندان نیز خودخواه و مغرورند. اما شهر مبنای از معنویت روحی برخوردار است و شهروندش خدا را مملکت قرار می‌دهد.» [10]

اما آرمان شهرهایی که پس از دوره‌ی رنسانس ترسیم شده‌اند، عاری از حال و هوای سابق بوده است. آرمان شهرهایی این دوره بستری است برای ظهور هوای نفسانی آدمی و در این امر اعتلا و عروج آدمی برای تقرب به ملکوت الهی به فراموشی سپرده می‌شود. نمونه‌ی آن را می‌توان به «دنیای قشنگ نو» اثر آلدوس هاکسلی و «1984» اثر ژرژ اورول اشاره کرد. از رنسانس به بعد گویا نیکه هیبوط آدمی امری مادام‌العمر است که تا ابد ادامه دارد. و تقرب به ساعت قدسی دیگر ذهن و دل انسان امروزی را به خود مشغول نمی‌دارد.

اما برای آدمی در پیش از این دوره واقعیت قدسی جایگاه و شأنی ویژه داشت:

«برای یک مسیحی واقعیت قدسی عبارت بود از خطاب و وحی خداوند. این وحی به صورت یک واقعیت وجود داشت و فرد مسیحی خود را در برابر آن می‌افتاد. در مدرنیته این تجربه از بین رفته است. در مدرنیته اتصال آسمان به زمین وجود ندارد. این تجربه دیگر وجود ندارد که انسان در برابر یک واقعیت قدسی قرار دارد.» [11]

به هر تقدیر عصری با اصول و قواعدی مواجه بوده است که به عنوان زمینه و بستری به تمام فعالیت‌های او جهت داده است و اغلب این قواعد، برای اکثر افراد جامعه پوشیده است. اما جالب آنکه این قواعد به بسیاری از رفتارهای ما بدون آنکه مطلع باشیم جهت می‌دهد. لذا، تعیین نسبت خود با این اصول و قواعد یک ضرورت است.

[1]- علل گرایش به مادگرایی، ص 177.

[2]- موج سوم، ص 33.

[3]- حقیقت و هنر دینی، ص 22.

[4]- سید حسن نصر، جوان مسلمان و دین‌آبی متجدد، ص 320 - 319.

[5]- همان، ص 156.

[6]- علل گرایش به مادگرایی، ص 47.

[7]- نقل از محمد مددیپور، حقیقت و هنر دینی، ص 70 - 69.

[8]- و اما مونتگمری وات، حقیقت دینی در عصر ما، ص 24 - 23.

[9]- ظهور و سقوط مدرنیسم، ص 124.

[10]- اسماعیل شفیعی سروستانی، تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن، ص 109.

[11]- محمد مجتهد شبستری، تأملاتی در قرائت انسانی از دین، ص 40.

